

# هدیه های آسمان

سوم دبستان



تعلیم و تربیت اسلامی

درس اوّل

آستین‌های خالی



منتظر بودم ببینم پیرمرد چه می کند؟...  
 ناگهان دو دست از زیر پالتو بیرون آمد، با یک دست پول‌ها را به نانوا داد  
 و با دست دیگر نان‌ها را برداشت و از نانوا تشکر کرد.  
 تازه متوجه شدم که پیرمرد پالتو را روی شانه‌اش انداخته بود!

### گفت و گو کنیم

به نظر شما مهم‌ترین عضو بدن کدام است؟ چرا؟  
 همه ی اعضای بدن انسان مهم هستند چون هر کدام برای انجام دادن کاری قرار داده شده است.

### بازی کنیم، فکر کنیم



بدون استفاده از انگشت شست، دکمه‌ی لباستان  
 را ببندید. **خیلی سخت است**



با چشم‌های بسته، جهت یک صدا را تشخیص  
 دهید و به سوی آن بروید. **خیلی سخت است**

بدون خم کردن انگشتان دست، مداد را به دست  
 بگیرید و این جمله را کامل کنید:

«اگر دست‌های من به صورت دیگری بود، **به سختی می توانستم کارهایم را انجام دهم**»

## بیندیشیم

این دو آیه را بخوانید. در آن به چه نعمت‌هایی اشاره شده است؟ **دو چشم، زبان، دو لب**

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۝ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ  
آیا ما به انسان، دو چشم و زبان و دو لب ندادیم؟

سوره ی بَلَد، آیات ۸ و ۹

یکی از این اعضا را در نظر بگیرید. اگر آن عضو در صورت شما نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ **اگر چشم نداشتیم نمی توانستیم اطرافمان را ببینیم. اگر زبان نداشتیم نمی توانستیم حرف بزنیم و غذا را در دهانمان بچرخانیم. اگر لب نداشتیم همه ی غذاها موقع جویدن از دهانمان بیرون می ریخت و زشت بودیم.**

## دوست دارم

برای تشکر از خدای مهربان که این همه نعمت به من بخشیده است، ... هر روز از خداوند به خاطر بخشیدن این همه نعمت به خودم تشکر می‌کنم و سعی می‌کنم بنده ای خوب برای خداوند باشم.



بسیار مهم

أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

(همیشه) به یاد نعمت‌هایی باشید که خدا به شما داده است.

سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳

درختان سرسبز، آسمان آبی، هوای خوب و ...

این دانش‌آموزان از کدام نعمت‌های خدا استفاده می‌کنند؟

به نظر شما چرا خدا این هدیه‌های زیبا را در طبیعت قرار داده است؟

تا ما با نگاه کردن به آنها به بزرگی و مهربانی خداوند پی ببریم و او را به خاطر بخشیدن این همه نعمت به ما شکر کنیم.



کارهایی که نباید انجام دهیم: آزار و اذیت دیگران، چیدن گل ها، اذیت کردن حیوانات، دوچرخه سواری در چمن ها، آسیب رساندن به درختان

کارهایی که باید انجام دهیم: کمک کردن به افراد مسن، ریختن زباله در سطل زباله،

## ببین و بگو

«یکی از بهترین راه‌های تشکر از خدا، استفاده‌ی صحیح از نعمت‌های اوست.»  
حالا به من کمک کن بدانم چه کارهایی را باید انجام دهیم و چه کارهایی را نباید انجام دهیم؟



## با خانواده

از پدر و مادر خود بپرسید، مهم‌ترین نعمتی که خدا به آن‌ها بخشیده است، چیست؟ چرا؟

درس دوم

غروب یک روز بهاری



سرم را از پنجره بیرون می‌آورم. نسیمی خنک، صورتم را نوازش می‌دهد.  
 احساس خیلی خوبی دارم.  
 از ته دل می‌گویم: خدایا، دوستت دارم؛ به خاطر همه‌ی هدیه‌هایی که به  
 من بخشیده‌ای.  
 کمک کن تا بتوانم شکرگزار نعمت‌های تو باشم.



به جای یک قطره باران باشم و... به جنگل زیبا بیارم و جنگل را از آب سیراب کنم تا همیشه  
 جنگل سرسبز بماند.



با دعا کردن می‌توانم... از خداوند به خاطر بخشیدن همه‌ی نعمت‌هایش تشکر کنم و سلامتی  
 خودم و خانواده‌ام را از خداوند بخواهم.



در این گل‌ها، نام کسانی را که دوست داری برای آن‌ها دعا کنی، بنویس.  
 برایشان چه دعایی می‌کنی؟ تا همیشه سلامت باشند.





وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

شکرگزار نعمت‌های خدا باشید.

سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۱۴

فکر می‌کنید چگونه می‌توانیم شکرگزار این نعمت‌های خدا باشیم؟  
از نعمت‌های خداوند درست استفاده کنیم. آنها را اسراف نکنیم.



خدای مهربان

هر قطره‌ی باران      هر دانه‌ای از برف  
اندازه‌ی دریا      دارد برایم حرف  
این آفتاب گرم      آن جنگل روشن  
یک هدیه‌ی زیباست      از تو، خدای من  
نام قشنگ تو      در شعر زنبور است  
نامی که شیرین‌تر      از اشکِ انگور است  
با غنچه‌ها، گل‌ها      تو مهربان هستی  
دنیای زیبا را      تو باغبان هستی  
یاد تو را چون گل      هر صبح می‌بویم  
حرف دلم را جز      با تو نمی‌گویم

حمید هنرجو

به کمک دوستان خود، نام مناسبی برای این شعر انتخاب کنید.

## با خانواده

درباره‌ی هدیه‌های خدا و تشکر از او چند سطر بنویس و در کلاس بخوان.

ای آفریدگار بزرگ و مهربان!

از تو سپاسگزارم به خاطر تمام نعمت‌هایی که به من بخشیده‌ای. به من کمک کن تا قدر همه‌ی آنها را بدانم و شکر همه‌ی نعمت‌هایت را به جا بیاورم.

درس سوم

همیشه با من



## فکر می‌کنم

حلیمه به چه چیزی فکر می‌کرد؟ آیا واقعا از آن گردنبند کاری بر نمی‌آید؟ آیا شخص دیگری است که نگهبان و حافظ همه‌ی ماست؟ و ...

## دوست دارم

مانند کودکی پیامبر، خوب و دوست داشتنی باشم. بعد از این سعی می‌کنم ...

● نسبت به دوستان و اطرافیان مهربان تر باشم و در کارها به آنها کمک کنم

● قبل از انجام دادن هر کاری خداوند را در یاد داشته باشم و بدانم او نگهدار من است

## بدانیم

حضرت محمد انسانی درستکار بوده است؛ یک انسان خوب و مهربان.

او مثل همه‌ی انسان‌ها زندگی می‌کرده؛ مثل همه‌ی ما غذا می‌خورده، آب می‌نوشیده و می‌خوابیده است.

روزی به دنیا آمده و روزی نیز از دنیا رفته است.

او در کودکی مثل همه‌ی بچه‌ها بازی می‌کرده، مثل همه‌ی بچه‌ها گاهی گریه می‌کرده و گاهی می‌خندیده است.

اما او پیامبر ماست؛ انسانی بزرگ و برگزیده‌ی خدا.

## گفت و گو کنیم

با شنیدن هر یک از کلمات زیر، به یاد چه موضوعی در زندگی پیامبر اسلام می‌افتید؟

از دست دادن پدر  
و مادر در کودکی

پدر پیامبر (ص)

لقب ایشان

امین

آمنه

عبدالله

صحرا

یتیم

مادر پیامبر (ص)

رفتن از مکه برای زندگی در هوای پاک

## بیندیشیم

بسیار مهم

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

خدا بهترین نگه‌دارنده است و او مهربان‌ترین

مهربانان است.

سوره یوسف، آیه ۶۴

این آیه با کدام سخن پیامبر در داستان درس ارتباط دارد؟ من کسی را دارم که همیشه و همه جا با من است. او مرا از خطرها حفظ می‌کند.

این تصویر شما را به یاد چه داستانی از کتاب هدیه‌های آسمان سال قبل می‌اندازد؟ **یتیم نوازی پیامبر (ص)**

این داستان چه ارتباطی با داستان درس دارد؟ **پیامبر (ص) همیشه با کودکان مع**



## بگرد و پیدا کن

با خواندن هر جمله، به یاد کدام ویژگی پیامبر اسلام می‌افتی؟ آن‌ها را به هم وصل کن. یکی را نیز خودت از داستان پیدا کن و بنویس.

خداپرست

چرا برادرانم هر روز باید سختی و خطر بیابان را تحمل کنند، ولی من در سایه‌ی خیمه استراحت کنم؟

با ادب

مادر جان، چرا من با برادرانم به صحرا نمی‌روم؟ گرمای بیابان سوزان است و خطر گرگ و نیش مار و عقرب هم وجود دارد.

مهربان و دلسوز

من کسی را دارم که همیشه و در همه جا با من است.

شجاع

او همیشه با احترام با حلیمه و برادرانش صحبت می‌کرد.



درس چهارم

در کاخ نمرود



کسانی که در کاخ بودند، از ترس نمرود سر تکان می‌دادند و حرف‌هایش را تأیید می‌کردند.

در این هنگام ابراهیم به نمرود نگاهی کرد و گفت: اگر تو خدای این سرزمین هستی، از تو درخواستی دارم!

گوش‌ها تیز شد!

ابراهیم چه می‌خواست بگوید؟!

ابراهیم از پنجره‌ی کاخ، نگاهی به آسمان انداخت و گفت:

فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

پروردگار من خورشید را از مشرق می‌آورد. تو (اگر راست می‌گویی)

و خدا هستی) آن را از مغرب بیاور!



سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۸

همه به فکر فرو رفتند. آیا نمرود می‌توانست چنین کاری بکند؟!

تا آن زمان کسی چنین حرفی به پادشاه نزده بود!

با سؤال ابراهیم، نمرود دیگر حرفی برای گفتن نداشت.

ابراهیم، آرام آرام قدم برداشت و از کاخ بیرون رفت تا مردم را به خداپرستی

دعوت کند.

فکر می‌کنم

حضرت ابراهیم علیه‌السلام در برابر نمرود به سجده نیفتاد؛ چون... .

می‌دانست که فقط خداوند خالق همه‌ی انسان‌هاست و فقط باید به او سجده کرد و از خدا باید

تشکر کنیم.

## دوست دارم

من هم مثل حضرت ابراهیم علیه السلام ...  
در برابر ستمگران ایستادگی کنم و با آنها مبارزه کنم.

## بیندیشیم

سَلَامٌ عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ

سلام و درود بر حضرت ابراهیم.

سوره صافات، آیه ۱۰۹

خدا در قرآن به پیامبرش حضرت ابراهیم علیه السلام  
درود فرستاده است.

این تصویر شما را به یاد چه داستانی از زندگی ایشان  
می‌اندازد؟

نمرود برای مجازات حضرت ابراهیم آتش بسیار بزرگی  
درست کرد و دستور داد تا او را در آتش بیندازند و  
بسوزانند. وقتی حضرت ابراهیم را در آتش انداختند به  
دستور خداوند آن آتش برای حضرت ابراهیم تبدیل به  
گلستان شد.

## گفت‌وگو کنیم

تبدیل شدن آتش به گلستان چون یک معجزه است.

● کدام قسمت از داستان «در کاخ نمرود»، برای شما جالب‌تر بود؟ چرا؟

● چرا نمرود از کارهای حضرت ابراهیم علیه‌السلام خشمگین می‌شد؟  
● روز برایش خبر می‌آوردند که عده‌ای از مردم به خدای ابراهیم ایمان آورده و بت‌های خود را

ند.

## کامل کنید

### دیدار پدر

خوش اخلاق‌ترین کودک شهر است. این را همه می‌گویند.  
مادرش، هاجر، برای او از پدرش سخن‌ها گفته اما او هنوز پدر را ندیده است!  
هاجر می‌گوید: یقین دارم پدرت همین روزها می‌آید.



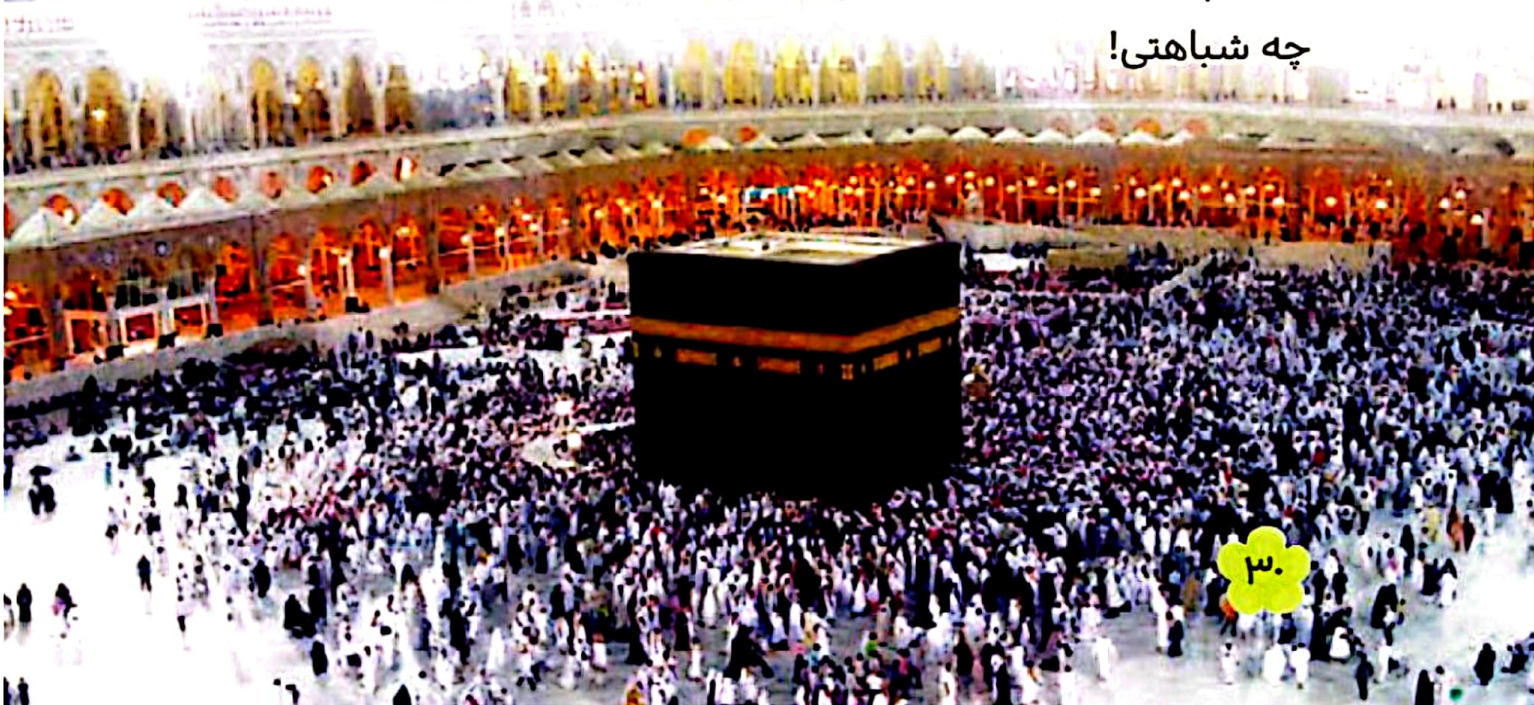
غروب است...

ناگاه از سویی که آفتاب غروب می‌کند، قامت بلند مردی با موهای سپید  
نمایان می‌شود. مردم به استقبالش می‌روند.

هاجر و اسماعیل جلوتر از همه می‌دوند.

وقتی پدر و فرزند یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، مردم زیر لب می‌گویند:

چه شباهتی!



تمام مجسمه سازان، مجسمه هایی از سنگ را می ساختند و مردم هم این مجسمه ها را به خانه ی خود می بردند و آنها را عبادت می کردند ولی از مجسمه ی سنگی که کاری بر نمی آید. پس من تصمیم گرفتم تا مردم را با خدای یکتا آشنا کنم و آنها را به یکتاپرستی دعوت کنم. یک روز به معبد رفتم و همه ی بت ها را شکستم و ....

چشمان اسماعیل از شادی برق می زند. او دست در دست پدر و پا به پای او گام برمی دارد.

پدر وارد خانه می شود.

اسماعیل آرام و باادب می گوید: پدر، من از مادرم درباره ی شما بسیار شنیده ام اما اکنون می خواهم از زبان خود شما درباره ی زندگی تان بشنوم. اسماعیل در کنار پدر نشست و با اشتیاق به لب های او چشم دوخته است. ابراهیم (علیه السلام) داستان خود را شروع می کند. زمانی که به سنّ و سال تو بودم...

● با توجه به تصویر زیر، ادامه ی داستان را برای دوستانت تعریف کن. **بالای صفحه**



### با خانواده

نام چهاردهمین سوره ی قرآن چیست و چه ارتباطی با این درس دارد؟

سوره ی ابراهیم است. در این درس با نمرود که انسان ستمگر و حضرت ابراهیم که خداپرست است آشنا می شویم و در سوره ی ابراهیم درباره ی عاقبت ستمکاری که نابودی و پشیمانی است، آشنا می شویم.